



کریم امامی

کارگاه ترجمه (۱۸)

ترجمه‌های مکرر

داستان‌های خانم لاهیری

این ترجمه‌های مکرر کتاب‌های جدید هم برای صنعت نشر ما بلایی شده‌اند. نتیجه البته دوباره کاری مطلق، به هدر رفتن وقت مترجمان و سرمایه‌ی ناشران درگیر و تقسیم درآمد فروش اثر میان دو یا سه کتاب رقیب است و حاصل کار هم، چنانچه بعضی از استادان ادعا می‌کنند، غنی‌تر شدن ادبیات معاصر نیست. از دو یا سه ترجمه‌ی شتابزده چه چیزی عاید خواننده می‌شود؟ در صورتی که نشر یک ترجمه‌ی سر فرصت که به دست مترجمی توانا انجام شده و به درستی هم ویرایش شده باشد یقیناً برای خوانندگان سودمندتر و دلچسب‌تر خواهد بود. مشکل البته از عضو نبودن ایران در میثاق‌های بین‌المللی حق مؤلف (کپی‌رایت) ناشی می‌شود. در صورت الحاق کشور به یکی از این پیمان‌ها، که احتمالش روز به روز بیشتر می‌شود، ترجمه‌ی آثار جدید و حمایت‌شده موقوف به کسب اجازه از صاحب اثر و محدود به یک ترجمه‌ی مجاز خواهد بود. ولی تا آن روز آتش همین آتش است و کاسه همین کاسه.

به محض اعلام نتایج جوایز معروفی همچون جایزه‌ی نوبل یا بوکر یا پولیتزر یورش مترجمان به سوی کتاب یا کتاب‌های برنده شروع می‌شود. با مهاجرت و وسیع‌ایرانیان به چهارگوشه‌ی جهان، حالا دیگر خیلی از مترجمان در کشورهای انگلیسی‌زبان دوست و آشنا و خویشاوند دارند و نمونه‌هایی از این کتاب‌های و الامقام و احیاناً پرفروش را روانه‌ی ایران می‌کنند. وقتی کتاب به دست مترجمی در ایران رسید و مترجم کتاب را پسندید ترجمه‌ی شروع می‌شود. بعضی از مترجمان دیگر هم که ای بسا کتاب مشابهی را دریافت کرده باشند ممکن است در عالم بی‌خبری از کار مترجم یا مترجمان دیگر ترجمه‌ی همان کتاب را آغاز کنند و بعد از مدتی، تازه آگاه می‌شوند که ترجمه‌های دیگری هم در راه است. مسابقه شروع می‌شود. ویرایش و مستحبات دیگر همه کنار گذاشته می‌شوند و ناشران کار تولید کتاب را سرعت می‌بخشند تا بتوانند کالای خود را زودتر از رقیب به بازار برسانند. هرکس کتابش را زودتر توزیع کند اقبالاً پانصد نسخه جلو می‌افتد و پیشگامی در عرضه‌ی یک کتاب خوش فروش ممکن است به معنی جلو افتادن یک چاپ باشد. "سمرقند" امین معلوف (سه ترجمه)، "کوری" خوزه ساراماگو (سه ترجمه)، "اجاق سرد آنجلا"ی فرانک مک‌کورت (سه ترجمه) تنها بعضی از کتاب‌هایی هستند که در سال‌های اخیر صاحب ترجمه‌های مکرر فارسی شده‌اند. و تازه‌ترین اثر در این رده یک مجموعه‌ی داستان کوتاه از

خانم Jhumpa Lahiri^۱، نویسنده آمریکایی، هندی تبار است با عنوان *Interpreter of Maladies* که به خاطر بردن جایزه معتبر پولیتزر و گل کردنش در امریکا سه بار به فارسی برگردانده شده. اخیراً خانه کتاب در تهران در یک اقدام بی سابقه جلسه‌ای برای نقد و بررسی این سه ترجمه تشکیل داد. و برگزاری همین جلسه انگیزه‌ای شد برای صاحب این قلم که او نیز در این کارگاه اقدام مشابهی انجام دهد و بخش کوچکی از متن کتاب را در برابر سه برگردان مختلف فارسی آن زیر ذره‌بین بگذارد.

کتاب از نُه داستان کوتاه تشکیل شده که هشت داستان آن در دو ترجمه به فارسی برگردانده شده‌اند. نهمین داستان (در واقع پنجمین داستان در متن اصلی) چون سکسی بوده تنها توسط یکی از مترجمان، مترجم ب، آن هم با "تلطیف" یا حذف بعضی جملات و عبارات، به جامه پارسی درآمده. دو مترجم دیگر از خیر ترجمه این داستان گذشته‌اند. متن کتاب دشوار نیست. بیشتر شخصیت‌ها، همچون خود نویسنده، آدم‌های هندی تباری هستند که در امریکا بزرگ شده‌اند و تحت تأثیر هر دو فرهنگ امریکایی و هندی (یا هندو) قرار دارند. ترجمه فارسی کتاب نباید دشوار باشد. نیاز به یک نثر روان امروزی از نوع روایی دارد. هرکس انگلیسی را خوب بداند، زندگی امریکایی را بشناسد، با تمدن و فرهنگ هند نیز آشنا باشد، و البته در ترجمه نیز دستی داشته باشد قاعدتاً باید بتواند به آسانی کتاب را به فارسی برگرداند.

حالا، بعد از این مقدمه چینی مفصل، نمونه‌ای از متن اصلی کتاب را به همراه سه ترجمه آن خدمت خوانندگان ارائه می‌کنم. این پاراگراف از داستانی نقل شده که نام خود را به همه کتاب داده است و در آن یک خانواده امریکایی، هندی تبار برای سیاحت به هندوستان رفته‌اند و با اتومبیل شخصی به نام آقای کاپاسی عازم تماشای معبدی هستند. در حین این سفر یکروزه، خانم داس، مادر خانواده، درباره زندگی راننده، همان آقای کاپاسی، کنجکاو می‌کند و راننده توضیح می‌دهد که تنها در دو روز آخر هفته راننده است و گردشگران را به سیاحت می‌برد. در پنج روز دیگر هفته مترجم پزشکی است که در میان مراجعان مطب خود بیمار گجراتی زیاد دارد و چون خودش زبان این بیماران را نمی‌فهمد به او کمک می‌کند. اینک لطفاً نمونه متن اصلی و ترجمه‌های آن را به دقت مرور کنید.

● نمونه متن اصلی

He had taken the job as an interpreter after his first son, at the age of seven, contracted typhoid -- that was how he had first made the acquaintance of the doctor. At the time Mr. Kapasi had been teaching English in a grammar school, and he bartered his skills as

5 an interpreter to pay the increasingly exorbitant medical bills. In the end the boy had died one evening in his mother's arms, his limbs burning with fever, but then there was the funeral to pay for, and the other children who were born soon enough, and the newer, bigger house, and the good schools

۱. نگارنده این سطور موفق به کشف تلفظ صحیح نام این بانو در شبکه اینترنت نشد. بنابراین به اجتهاد خودش و به روال تلفظ اسامی امریکایی تصور می‌کند "جامیا لهیری" شاید درست‌تر باشد.

- and tutors, and the fine
- 10 shoes and the television, and the countless other ways he tried to console his wife and to keep her from crying in her sleep, and so when the doctor offered to pay him twice as much as he earned at the grammar school, he accepted. Mr. Kapasi knew that his wife had little regard for his career as an interpreter. He knew it
- 15 reminded her of the son she'd lost, and that she resented the other lives he helped, in his own small way, to save. If ever she referred to his position, she used the phrase "doctor's assistant", as if the process of interpretation were equal to taking someone's temperature, or changing a bedpan. She never asked him about
- 20 the patients who came to the doctor's office, or said that his job was a big responsibility.

Jhumpa Lahiri, *Interpreter of Maladies*, Houghton Mifflin, pp. 52-53.

● ترجمه الف :

شغل مترجمی را بعد از آن اختیار کرده بود که پسر بزرگش در هفت سالگی حصبه گرفته بود - این طوری با دکتر آشنا شده بود. آن موقع، آقای کاپاسی در دبیرستانی زبان انگلیسی تدریس می کرد، و مهارت هایش را به عنوان مترجم برای پرداخت صورت حساب های سرسام آور دکتر به کار گرفته بود. دست آخر هم پسرک یک شب در حالی که از تب می سوخت در آغوش مادرش جان داده بود، ولی آن موقع هم باید هزینه مراسم تدفین را می پرداخت، و هزینه بچه های دیگری را که به زودی به دنیا آمدند، و خانه جدیدتر و بزرگتر، و مدرسه خوب و معلم های سرخانه، و کفش های قشنگ و تلویزیون، و هزار و یک ترفند دیگر که سعی می کرد به کمک آنها همسرش را دلدارای بدهد و نگذارد شب ها توی خواب گریه کند. و به این ترتیب وقتی دکتر پیشنهاد کرد که دو برابر حقوقش در دبیرستان به او بدهد، قبول کرد. آقای کاپاسی می دانست که زنش برای شغل مترجمی او ارزشی قائل نیست. می دانست این کار زنش را به یاد پسر از دست رفته شان می اندازد، و می دانست که زنش از آدم هایی که او، به شیوه ناچیز خودش، به نجات شان کمک می کرد بیزار است. هر وقت هم که به شغل او اشاره می کرد، معمولاً عبارت "دستیار دکتر" را به کار می برد، انگار کار ترجمه با درجه گذاشتن یا لگن گذاشتن برابر باشد. هرگز درباره مریض هایی که به مطب دکتر می آمدند از او چیزی نمی پرسید. یا نمی گفت که کار او مسئولیت سنگینی است. جومپا لاهیری، ترجمان دردها، ترجمه مزده دقیقی، نشر هرمس، ص ۶۲.

● ترجمه ب :

اولین باری که به مطب آن دکتر رفت، وقتی بود که پسر هفت ساله اش تیفوئید گرفته بود. به جای هزینه درمان فرزندش -- که روز به روز هم بیشتر می شد -- شروع کرد به ترجمه کردن برای دکتر. سرانجام، پسرش در حالی که از شدت تب می سوخت، در آغوش مادرش مرد. اما هنوز هزینه های بسیاری را بایست می پرداخت؛ مثل هزینه کفن و دفن و هزینه های دیگری که تمامی نداشت؛ خرج بچه های دیگری که پشت سر هم به دنیا آمده بودند و خانه جدیدتر و بزرگ تر، و هزینه های تحصیل و معلم های خصوصی و کفش و لباس نو و تلویزیون و چیزهای

دیگری که مجبور بود تهیه کند تا شاید همسرش آرام بگیرد و از آن همه گریه و زاری در خواب و بیداری دست بردارد. برای همین وقتی دکتر، دو برابر حقوق معلمی اش را پیشنهاد کرد، پذیرفت. آقای کاپاسی می دانست که همسرش ارزش کمی برای شغل مترجمی اش قائل است؛ چون این کار، او را به یاد پسر از دست رفته اش می اندازد، و از این که آقای کاپاسی در حد خودش به نجات زندگی دیگران کمک می کند، متنفر است و می دانست هر وقت مجبور می شود شغل شوهرش را به کسی بگوید، می گوید "دستیار دکتر" است؛ انگار که ترجمه کردن، معادل درجه گذاشتن یا عوض کردن لگن مریض ها باشد. او تا به حال از شوهرش راجع به بیماری که به مطب دکتر می آمدند چیزی نپرسیده بود و هرگز به او نگفته بود مسئولیت سنگینی دارد.

جامپالیری، مترجم دردها، ترجمه امیرمهدی حقیقت، نشر ماهی، صص ۷۴-۷۵.

● نمونه ج:

او شغل مترجمی خود را بعد از ابتلای پسر بزرگش -- در سن هفت سالگی -- به تیفوئید انتخاب کرد. این طوری برای اولین بار با این دکتر آشنا شد. در آن زمان، آقای کاپاسی در مدرسه دستور زبان انگلیسی تدریس می کرد و برای پرداخت صورت حساب های سرسام آور درمان پسرش از ترجمه استفاده می کرد. عاقبت، پسر او یک روز بعد از ظهر در حالی که دست و پایش از تب می سوخت در آغوش مادرش جان سپرد. بعد از آن هم هزینه تشییع جنازه و مخارج بچه های دیگر بود که خیلی زود به دنیا آمده بودند. خانه جدیدتر و بزرگ تر، مدارس خوب، کمک هزینه ها، کفش های زیبا و تلویزیون و موارد بی شماری که سعی می کرد همسرش را با آنها تسلی دهد و جلوی گریه های شبانه او را بگیرد.

هنگامی که دکتر به او پیشنهاد کرد بابت ترجمه دو برابر درآمد دستور زبان در مدرسه به او حقوق می دهد، این پیشنهاد را پذیرفت. آقای کاپاسی می دانست این شغل چندان مورد توجه و احترام همسرش نیست. می دانست که او را به یاد پسر از دست رفته اش می اندازد و از کار جزئی آقای کاپاسی برای کمک به دیگران متنفر است. همسرش اگر می خواست به شغل او اشاره کند از عبارت "دستیار پزشک" استفاده می کرد، انگار ترجمه معادل اندازه گیری درجه حرارت مریض یا تعویض لگن باشد. هرگز از آقای کاپاسی درباره بیماری که به مطب دکتر می آمدند، سؤال نمی کرد و نمی گفت که مسئولیت بزرگی دارد.

جومپالاهیری، مترجم ناخوشی ها، ترجمه تینا حمیدی، نشر ویدا، صص ۷۱-۷۲.

چگونه می توان این ترجمه ها را طبق ملاک های عینی با هم مقایسه کرد و از صدور احکامی چون "به نظر من ترجمه الف بهتر است" یا "ترجمه ب را نمی پسندم" خودداری نمود. قاعدتاً اول باید از مقایسه بعضی واژه ها و عبارت ها شروع کنیم و به مترجمان امتیازهای مثبت و منفی بدهیم تا ببینیم به کجا می رسیم. پس همین کار را می کنیم:

● سطر ۲ his first son ... contracted typhoid

○ ترجمه الف: که پسر بزرگش ... حصبه گرفته بود.

○ ترجمه ب: که پسر هفت ساله اش تیفوئید گرفته بود.

○ ترجمه ج: (بعد از) ابتلای پسر بزرگش به تیفوئید...

typhoid را می توان به "حصبه" و "تیفوئید" هر دو ترجمه کرد. "حصبه" عربی-رایج در فارسی است و "تیفوئید" واژه فرنگی. بیشتر مورد استفاده پزشکان. ۱ امتیاز مثبت برای مترجم الف برای پرهیز از واژه فرنگی. first son در دو ترجمه "پسر بزرگ" است و در ترجمه ب "پسر هفت ساله" که در واقع ادغام دو عبارات است در هم. مترجم ب دارد نشان می دهد که می تواند از متن اصلی فاصله بیشتری نسبت به دو مترجم دیگر بگیرد.

● سطر ۴ in a grammar school

○ ترجمه الف: در دبیرستانی

○ ترجمه ب: -----

○ ترجمه ج: در مدرسه دستور زبان انگلیسی (تدریس می کرد)

grammar school یک پدیده آموزشی انگلیسی است، دبیرستانی برای همگان در برابر public school که برخلاف نام آن دبیرستان شبانه روزی برای خواص است. مترجم ب در بازنویسی آزاد جمله دوم، grammar school را جا انداخته؛ به ترجمه آزاد او ایرادی نمی گیریم ولی با حذف grammar school یک نکته اطلاعاتی موجود در متن به فارسی برگشته. ۱ امتیاز منفی برای مترجم ب. و اما مترجم ج "دستور زبان انگلیسی" و "مدرسه" را ترکیب کرده و ظاهراً معنی دقیق grammar school در یک فرهنگ معتبر نگاه نکرده بوده. نویسنده در متن می گوید آقای کاپاسی انگلیسی درس می داد و نه لزوماً "دستور زبان انگلیس". ۱ امتیاز منفی هم برای مترجم ج.

● سطر ۵ the increasingly exorbitant medical bills

○ ترجمه الف: صورت حساب های سرسام آور دکتر

○ ترجمه ب: هزینه درمان فرزندش -- که روز به روز هم بیشتر می شد --

○ ترجمه ج: صورت حساب های سرسام آور درمان پسرش

در این مورد دو مترجم قید increasingly را (= به صورت روزافزون، به شکلی فزاینده) در ترجمه خود نیاورده اند، در حالی که مترجم ب آن را به صورت عبارت معترضه آورده است. ۱ امتیاز مثبت برای مترجم ب.

● سطر ۶ the boy had died one evening

○ ترجمه الف: پسرک یک شب ... جان داده بود ...

○ ترجمه ب: پسرش ... مُرد.

○ ترجمه ج: پسر او یک روز بعد از ظهر ... جان سپرد.

زمان مرگ پسر one evening است، که باز در ترجمه ب ساقط شده و در ترجمه ج به "بعد از ظهر

برگردانده شده، که غیر دقیق است. ۱ امتیاز منفی برای مترجم ب و ۱ امتیاز منفی هم برای مترجم ج. ملاحظه می‌کنید که یک عبارت ساده با چه تنوعی به فارسی برگشته. اگر همین عبارت را به ده مترجم هم می‌دادیم بعید است دو جمله عیناً به یک شکل به فارسی برگردانده می‌شد. این ویژگی زبان‌شناختی اگر نشانه تنوع و وسیع واژگان و ترکیبات اسمی و فعلی در فارسی نیست نشانه چیست؟ زبان‌شناسان لطفاً توضیح بدهند.

● سطر ۱۰ countless other ways

○ ترجمه الف: هزار و یک ترفند دیگر

○ ترجمه ب: و چیزهای دیگری

○ ترجمه ج: موارد بی‌شماری

تعدد موارد در ترجمه ب روشن نیست. مترجم الف "هزار و یک" را در برابر countless و "ترفند" را در برابر way به کار برده که سطح ترجمه را از حد تناظر یک به یک واژه‌های انگلیسی و فارسی ارتقاء داده است. ۲ امتیاز مثبت برای مترجم الف.

● سطر ۱۶ in his own small way

○ ترجمه الف: به شیوه ناچیز خودش

○ ترجمه ب: در حد خودش

○ ترجمه ج: کار جزئی

"کار جزئی" مترجم ج در اینجا به کلی نادرست است و ما را وادار می‌سازد ۱ امتیاز منفی به او بدهیم. "در حد خودش" مترجم ب احتیاج به صفتی دارد که این حد را مشخص کند. حد آقای کاپاسی چقدر بوده است؟ کم یا زیاد؟ "در حد محدود خودش" چطور است؟ "ناچیز" در "شیوه ناچیز" مترجم الف هم به نظرم ترکیب درستی نیست.

● سطر ۲۱ his job was a big responsibility

○ ترجمه الف: کار او مسئولیت سنگینی است

○ ترجمه ب: مسئولیت سنگینی دارد

○ ترجمه ج: مسئولیت بزرگی دارد

"مسئولیت سنگین" فارسی‌تر از "مسئولیت بزرگ" است و فارسی‌تر از آن هم این بود که بگوییم "مسئولیت سنگینی بر دوش دارد". تا اینجا سرجمع امتیازها شد ۳ امتیاز مثبت برای مترجم الف، ۱ امتیاز منفی برای مترجم ب و ۳ امتیاز منفی برای مترجم ج.

حالا بعد از این مقابله و مقایسه متمرکز، چند مورد پراکنده هم از بخش‌های دیگری از کتاب انتخاب

کرده‌ایم:

■ [Shoba] went into labor... (p. 2)

○ ترجمه الف: درد زایمان شوبا شروع شده بود... (ص ۳)

○ ترجمه ب: شوبا... وضع حمل کرد. (ص ۱۷)

○ ترجمه ج: شوبا... برای زایمان به بیمارستان رفت. (ص ۱۵)

to go into labor شروع درد زایمان است و نه عیناً عمل زاییدن. بنابراین مترجم ب در اینجا از نویسنده جلو افتاده، در حالی که بعداً معلوم می‌شود خانم نامبرده با عمل سزارین یک بچهٔ مرده به دنیا آورده است. در اینجا ناچاریم ۱ امتیاز منفی به مترجم ب بدهیم. ترجمه ج هم البته دقیق نیست، ولی نه آنقدر غیر دقیق که تاوان بدهد.

■ Mr. Pirzada draped his jacket over the chair behind him... (p. 35)

○ ترجمه الف: آقای پیرزاده کتش را به دستهٔ صندلی پشت سرش آویزان کرد. (ص ۵۵)

○ ترجمه ب: آقای پیرزاده ژاکتش را روی صندلی کناری انداخت. (ص ۴۱)

○ ترجمه ج: آقای پیرزادا کتش را پشت صندلی آویزان کرد. (ص ۵۲)

اولاً آقای "پیرزاده" نه "پیرزادا". اگر به شکل واژه‌های فارسی دخیل در زبان‌های شبه‌قاره مثل اردو یا هندی ناآشنا باشیم آن وقت *Shahnama* را هم باید به صورت "شاهناما" به فارسی برگردانیم. (۱ امتیاز منفی برای مترجم ج). ثانیاً jacket در انگلیسی معمولاً به آنچه ما کت تک می‌خوانیم اطلاق می‌شود، و نه آنچه در فارسی به آن "ژاکت" می‌گوییم، که به نقل از "فرهنگ فارسی امروز" کت بافتنی، کت بافته شده از کاموا" است. ثالثاً عملی که آقای پیرزاده انجام داده استفاده از پشتی صندلی پشت سرش (و نه صندلی کنارش) به صورت یک چوب‌رختی بوده و شانه‌های کت را روی لبهٔ بالای پشتی صندلی (و نه دستهٔ آن) انداخته. با این ملاحظات ۱ امتیاز منفی دیگر برای مترجم ب و یک امتیاز منفی نوبرانه هم برای مترجم الف.

■ [a woman]...who had already fallen out of love with life... (p. 66)

○ ترجمه الف: زنی که دیگر عشق به زندگی را از دست داده بود. (ص ۷۶)

○ ترجمه ب: (زنی) بدون هیچ علاقه‌ای به زندگی (ص ۸۹)

○ ترجمه ج: زنی که بیش (پیش؟) از این‌ها از عشق زندگی تهی شده بود. (ص ۸۶)

امیدواریم مترجم ج در برابر "already" پیش‌ازین‌ها" گذاشته باشد و نه "بیش‌ازین‌ها". با این احتمال که در این مورد تابیست خطا کرده باشد از دادن امتیاز منفی خودداری می‌کنیم. و اگر یکی از مترجمان "از زندگی سیر شده بود" را در اینجا نوشته بود، ۱ امتیاز مثبت از ما می‌گرفت. باز نگاهی به جمع امتیازها: مترجم الف +۲، مترجم ب -۳، مترجم ج -۴.

و اینک بعد از این مته به خشخاش گذاشتن‌ها، زمان آن فرارسیده است که نگاهی کلی نیز به کار هر مترجم بیفکنیم و آن را از نظر مسائل به اصطلاح "کلان" ترجمه از قبیل رسیدن به زبان مناسب و همترازی متن و ترجمه از نظر لحن و سبک مورد سنجش قرار دهیم. حقیقت این است که نثر خانم لاهیری آنچنان ساده و روان و امروزی است که مشکل خاصی برای مترجم ایجاد نمی‌کند. خانم لاهیری نه شکسپیر است و نه اسکار وایلد. گوشه‌هایی از زندگی هندی تباران امریکایی را در دو وطن اول و دومشان به زبان انگلیسی امروز بازگو می‌کند. ترفندهای خاص ادبی هم در کارش نیست. بنابراین هرکس متن اصلی را خوب بفهمد، با دو فرهنگ امریکا و هند آشنا باشد و قرار دادهای رمان‌نویسی فارسی را نیز بشناسد نباید در ترجمه این داستان‌ها مشکلی پیدا کند. خوشبختانه در این روزگار میزان زبان‌دانی مترجمان افزایش یافته و مواردی از بدفهمی‌های آنچنانی مثل "فرانسوی می‌تواند می‌تواند"، که افسانه می‌شد و با خنده دهان به دهان می‌گشت، در کار آن‌ها نمی‌بینیم، کم‌این‌که در نمونه‌های بررسی شده از کار این سه مترجم به چنین موردی برخوردیم. آنچه دیدیم و لازم به تذکر بود مواردی از کم‌دقتی یا جاافتادگی یا خام‌دستی بود، که با کسب تجربه، صرف وقت بیشتر و یاری و ویراستار قابل اصلاح است. در کار خیل جوانانی که امروز به عنوان مترجمان تازه‌نفس به میدان می‌آیند کمتر رعایت سلسه مراتب تجربه‌اندوزی با کارهای آسان‌تر و کوتاه‌تر و بعد پرداختن به ترجمه یک کتاب جدی را مشاهده می‌کنیم. همه از همان آغاز در صدد بلند کردن سنگ نوزده من هستند.

باری، در میان سه مترجم مورد ملاحظه، مترجم الف، خانم مژده دقیقی (دارای ۶ کتاب منتشر شده قبلی در فهرست کتابخانه ملی)، بیشترین امتیاز را در مرحله نکته‌سنجی‌های ما آورد و هم اینک نیز در نگاه کلی بیشترین امتیاز را از ما می‌گیرد، به خاطر نثر روان و ترجمه روش‌مند و دقیق در ادامه سنت مترجمان لفظ‌گرا (در تعبیر مدیر فصلنامه "مترجم"). مترجم ب، آقای امیر مهدی حقیقت (که در فهرست کتابخانه ملی کتابی به نام ایشان نیافتم و اگر چیزی از ایشان در مطبوعات منتشر شده است، بنده بی‌اطلاعم. باید ببخشند) با یک ترجمه روان و خوشخوان نفر بعدی است و نشان می‌دهد که در ترجمه تهور لازم برای دور شدن از متن اصلی را دارد و اگر قرار بود ما با معیارهای متفاوتی به او نمره می‌دادیم و موارد جانداختگی و کم‌دقتی را ندیده می‌گرفتیم ای بسا امتیازات بیشتری می‌آورد. آقای حقیقت به نظر ما مایه‌اش را دارد که در آینده، با کسب تجربه، ترجمه‌های بهتری به دوستان ادبیات ارائه کند. مترجم ج، خانم تینا حمیدی (دارای ۲ کتاب منتشر شده قبلی در فهرست کتابخانه ملی) کمترین امتیاز را در داوری جزئی‌نگر و کلی‌نگر ما آورده است ولی فاصله او هم با دو مترجم دیگر حقیقتاً زیاد نیست و می‌تواند با بذل دقت و انضباط بیشتر و کمک گرفتن از ویراستار سطح ترجمه خودش را ارتقاء ببخشد. در پایان، اجازه بدهید یک ترجمه التقاطی هم از پاراگراف مورد بحث با استفاده از کار هر سه مترجم

و با چاشنی نسبتاً غلیظی از ویراستاری مخلص ارائه بدهیم و پرونده این کارگاه را ببندیم:

آقای کاپاسی شغل مترجمی را از وقتی برعهده گرفته بود که پسر بزرگش در هفت سالگی به بیماری حصه مبتلا شد. اصلاً همین اتفاق باعث آشنایی اش با دکتر شده بود. آقای کاپاسی در آن زمان در دبیرستانی دبیر انگلیسی بود، و مهارت خود را در ترجمه برای تسویه صورت حساب های روز به روز سرسام آورتر، معالجه پسرش به کار گرفت. عاقبت هم پسرک یک شب در حالی که در آتش تب می سوخت در آغوش مادرش جان داد. ولی در آن حال مخارج کفن و دفن پسر باید پرداخته می شد و مخارج بچه های دیگری که به زودی یکی پس از دیگری به دنیا آمدند و هزینه تهیه خانه نو و بزرگ تر و پول تحصیل بچه ها در مدرسه های خوب و حق الزحمه معلم های خصوصی و پول خرید کفش و لباس درجه اول و تلویزیون و زدن هزار و یک ترفند دیگر برای این که همسرش را دلداری بدهد و جلو گریه های شبانه اش را بگیرد. از این رو وقتی دکتر پیشنهاد کرد دو برابر حقوق دبیرستان را به او بدهد قبول کرد. آقای کاپاسی می دانست زنش برای شغل مترجمی او پشیزی ارزش قائل نیست. می دانست کار او زنش را به یاد پسر نا کامشان می اندازد. و می دانست که زنش از بیماران دیگری که او، در حد محدود خود، سعی در نجات جان شان داشت متنفر است. و هر وقت هم به شغل شوهرش اشاره می کند می گوید "وردست دکتر"، و این عبارت را طوری به کار می برد که انگار مترجمی هم کاری در حد درجه گرفتن و لگن گذاشتن زیر مریض است. زنش هیچ وقت احوال بیمارهایی را که به مطب دکتر می آمدند نمی پرسید و به شوهرش نمی گفت چه مسئولیت سنگینی بر دوش دارد.